

The Critique of the Doubt of Some Prophets Betraying the People

Ali Mohammad Yazdi¹

Sayyid Ali Hashemi²

Received: 08/06/2020

Accepted: 11/08/2020

Abstract

The prophets did not let up fulfilling the divine mission and benevolence for the people. However, some have spoken of betrayal based on a number of incorrect narrations about some prophets, such as David and the Holy Prophet. While they are immune from betrayal to God and people. In addition to the general rule of the Qur'an about the prophets being immune from betraying the people, this divine book mentions some prophets, such as Ishmael ibn Hezqil, Yusuf, Moses, and the Holy Prophet, who were immune from betraying the people. There is a doubt about the betrayal of the divine messengers, which is due to ignorance or ill will. In the current paper, the doubt of some prophets betraying the people has been examined and answered and their immunity from betraying the people has been proven and clarified. The prophets are far from the behaviors that the Holy Quran considers as betrayal of the people, such as misappropriation of people's property, desecration of honor, discovery, and disclosure of secrets, and negligence of the people. The prophets are immune from the behaviors that the Holy Quran considers as betrayal to the people, such as misappropriation of people's property, rape, discovery, and disclosure of secrets, and breaching people's promise. In this paper, which has been carried out in the form of doubt studies and through using library method and documentary analysis, while responding to two cases of doubt about Prophet David and the Holy Prophet's betrayal, it has been concluded that the prophets are immune from betraying the people.

Keyword

Betrayal, fulfillment of a promise, doubt, infallibility, divine prophets.

1. Assistant professor at Research Center for Qur'anic Culture and Sciences, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran.

2. Research at at Research Center for Qur'anic Culture and Sciences, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran. hashemi.ali4@gmail.com

Yazdi, A. M.; Hashemi, S. A. (2020). The Critique of the Doubt of Some Prophets Betraying the People. *The Quarterly Journal of Studies of Qur'anic Sciences*, 2(4), pp. 57-80. Doi: 10.22081/jqss.2020.57908.1061

نقد شبهه خیانت برخی پیامبران به خلق

سیدعلی هاشمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۱

علی محمد یزدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۹

چکیده

پیامبران در ایفای رسالت الهی و خیرخواهی برای مردم هیچ گونه کوتاهی نداشتند؛ اما برخی با استناد به شماری از روایات ناصحیح درباره برخی پیامبران، مانند حضرت داوود و پیامبر اکرم ﷺ سخن از خیانت به میان آورده‌اند؛ درحالی که آنان از خیانت به خدا و مردم پیراسته‌اند. افزون بر حکم کلی قرآن درباره پیراستگی پیامبران از خیانت به مردم، این کتاب آسمانی از برخی پیامبران مانند اسماعیل بن حزقیل، یوسف، موسی و پیامبر اکرم ﷺ، با نام یاد می‌کند که از خیانت به مردم پیراسته بودند. درباره خیانت فرستادگان الهی شبهه‌ای مطرح شده است که از سر ناآگاهی یا غرض‌ورزی است. در نوشتار پیش رو شبهه خیانت به خلق که به برخی پیامبران نسبت داده شده، بررسی و پاسخ داده شده است و پیراستگی آنان از خیانت به مردم ثابت و روشن شده است. پیامبران از رفتارهایی که قرآن کریم آنها را خیانت به مردم شمرده از قبیل تصرف ناروا در اموال مردم، هتک ناموس، کشف و افشای اسرار و بدعهدی با مردم، به دورند. در این مقاله که با صبغه شبهه‌پژوهشی و به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی اسنادی انجام گرفته است، ضمن پاسخ به دو مورد از شبهه خیانت مطرح‌شده درباره حضرت داوود و پیامبر اکرم ﷺ، نتیجه گرفته شده است پیامبران از خیانت به مردم پیراسته‌اند.

کلیدواژه‌ها

خیانت، وفای به عهد، شبهه، عصمت، پیامبران الهی.

۱. استادیار پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. a.yazdi@isca.ac.ir
 ۲. پژوهشگر پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول) hashemi.ali4@gmail.com

■ یزدی، علی محمد؛ و هاشمی، سیدعلی. (۱۳۹۹). نقد شبهه خیانت برخی پیامبران به خلق. فصلنامه مطالعات علوم قرآن، ۲(۴)، صص ۵۷-۸۰
 Doi: 10.22081/jqss.2020.57908.1061

یکی از موضوعات چالشی در علم کلام و تفسیر، عصمت پیامبران است. در طول تاریخ اسلام موضوع عصمت پیامبران مطرح بوده و اختلافی درباره آن، میان نحله‌ها و فرقه‌های کلامی وجود داشته و دارد؛ ولی بی‌شک پیامبران از آغاز نبوت و رسالت تا پایان عمر از عصمت برخوردار بودند و از گناه و اشتباه و خطا مصون بودند؛ بنابراین شبهاتی که مقام عصمت پیامبران را هدف گرفته و می‌خواهد آن را خدشه‌دار کند، باید بررسی و پاسخ داده شوند؛ زیرا با وجود چنین شبهاتی، ذهن کسانی که آگاهی به مسائل کلامی و تفسیری ندارند، در مورد پیامبران منفی می‌شود و بستر گمراهی عده‌ای فراهم می‌گردد. یکی از شبهاتی که عصمت پیامبران را مخدوش می‌کند، خیانت آنان به خلق و خالق است. در این مقاله شبهه خیانت پیامبران به خلق پاسخ داده می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

خیانت مصدر از ریشه «حَوْن» یعنی خیرخواهی نکردن در مورد امانت (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۹) و امتناع از ادای حقی است که ادای آن تضمین شده است (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۰۵). دو واژه دیگر در قرآن کریم به کار رفته که به معنای خیانت است. یکی واژه «غَلٌّ» است در آیه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ و هیچ پیامبری را نرسد که خیانت کند و هر که خیانت کند، با آن خیانتی که کرده روز رستاخیز بیاید» (آل‌عمران: ۱۶۱). «غَلٌّ» به معنای داخل کردن چیزی در چیز دیگر است که مایه دگرگونی و تحول در آن شود. اگر کسی به صورت مرموز و مخفیانه در امانت دخل و تصرف کند، غلول کرده است. این آیه به صورت سلب کلی، هرگونه خیانتی را از هر پیامبری نفی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۸۰-۱۸۲). دومین واژه «خَتَّار» است در آیه «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ؛ و نشانه‌های ما را جز هر خائن عهدشکن و ناسپاس انکار نمی‌کند» (لقمان: ۳۲). کلمه «خَتَّار» از ریشه «ختر» به معنای غدر و حيله است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۷۴). خیانت در برابر امانت‌داری و وفای به عهد است (طوسی، بی‌تا،

ج ۵، ص ۱۰۵) و در مورد عهد و امانت صورت می‌گیرد (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۹). این صفت، از رذایل اخلاقی است که در آموزه‌های قرآنی و روایی به شدت نکوهش شده است (ر.ک: نساء: ۱۰۷؛ انفال: ۵۸؛ نساء: ۱۰۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۳۸)؛ بنابراین صفت مقابل رذیلت و خیانت و عَدْر، صفت وفای به عهد و امانتداری است که از امور فطری انسانی است؛ از این رو در قبایل جاهلی پیش از اسلام نیز نقض عهد و پیمان قبیلگی، خیانت به‌شمار می‌آمد. در نظر آنان خیانت چندان نکوهیده بود که شخص متصف به آن، ازدهایی تلقی می‌شد که همه از او وحشت داشتند (ر.ک: ایزوتسو، ۱۳۷۸، صص ۱۷۶-۱۹۶)؛ از همین رو پیش از اسلام، هرگاه یکی از افراد قبیله خیانت می‌ورزید، پرچمی به نام او در بازار عکاظ برمی‌افراختند تا مردم او را بشناسند. همچنین اگر کسی به همسایه خود خیانت می‌کرد، در ایام حج در منا آتشی می‌افروختند و با فریاد، وی را به مردم معرفی می‌کردند و این آتش را نَارُ الْعَدْرِ می‌خواندند (جوادی، ۱۹۷۲م، ج ۴، ص ۴۰۳). آموزه‌های اسلامی، دو صفت وفا و خیانت را از قیدوبند و رنگ مناسبات قبیلگی رها ساخت و فضیلت وفا در اسلام در دو جهت متمایز، اما کاملاً وابسته به هم تعالی یافت: در حوزه مناسبات اجتماعی متعارف در بین مؤمنان، و در قلمرو خاص دینی ناظر به رابطه عمودی میان انسان و خدا (ر.ک: ایزوتسو، ۱۳۷۸، صص ۱۷۶-۱۹۶).

امانتداری و رعایت عهد، خواسته خداوند متعال از همه مؤمنان است و پیامبران در رأس گروه مؤمنان قرار دارند. درباره این موضوع آیات فراوانی هست، مانند «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ و به پیمان وفا کنید که از پیمان بازخواست می‌شود» (اسراء: ۳۴)؛ «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ و آنان که به امانت‌ها و عهد خود [با خالق و مخلوق] پایبندند» (معارج: ۳۲)؛ «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا؛ و وفاداران به پیمان خویش آن‌گاه که پیمان بندند» (بقره: ۱۷۷)؛ «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ؛ آن کس که امینش شمرده‌اند، باید امانت (بدهی) خود را ادا نماید و از خداوند، پروردگار خود پروا کند» (بقره: ۲۸۳)؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش رد کنید» (نساء: ۵۸).

۲. پیامدهای خیانت پیامبران

خیانت مصادیق متعددی می‌تواند داشته باشد. قرآن کریم برخی مصادیق آن را بازگو کرده است که پیش از بیان پیامدهای خیانت، به چهار مورد از مصادیق خیانت که در قرآن کریم آمده است، اشاره می‌کنیم.

الف) تصرف ناروا در اموال مردم: آیات متعددی گویایی خیانت بودن تصرف ناروا در اموال مردم است، مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (با مخالفت احکام دین) به خدا و فرستاده او خیانت نورزید و در امانت‌های خود (امانت‌های خلقی و خالقی) خیانت نکنید؛ در حالی که می‌دانید خیانت نزد شرع و وجدان قبیح است» (انفال: ۲۷). «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِّنُوهُمْ يَخْسِرُونَ»؛ ای کم‌فروشان؛ آنان که چون از مردم پیمانانه می‌ستانند به تمام می‌ستانند و چون برای آنان پیمانانه یا وزن نمایند، کم می‌گذارند» (مطففین: ۱-۳).

ب) هتک ناموس: دومین مصداق خیانت به مردم هتک ناموس آنان است. قرآن کریم در داستان حضرت یوسف به این مطلب اشاره می‌کند: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»؛ [یوسف در ادامه سخنان خود گفت] این (پیشنهاد احضار زن‌ها و پرسش آنها) برای آن است که [عزیز مصر] بداند که من هرگز در غیاب وی به او خیانت نکرده‌ام، [وزن عزیز گفت] این [اعتراف من] برای آن بود که [یوسف] بداند من در غیابش [در مجلس پرس و جو] بر وی خیانت نمودم و بی‌تردید خداوند نیرنگ خائنان را به هدف نمی‌رساند» (یوسف: ۵۲).

ج) کشف اسرار و افشای آن: سومین مصداق خیانت به مردم، کشف اسرار دیگران و افشای آن است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ او چشم‌های خیانتکار (یا خیانت چشم‌ها را مانند نگاه در موارد ممنوعه) و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌کنند (از کفر و افکار حرام و صفات رذیله) می‌داند» (غافر: ۱۹)؛ «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوْحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا

مِنَ اللَّهِ شَيْنًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ؛ خداوند برای کسانی که کفر ورزیده‌اند زن نوح و زن لوط را مثل زده که در تحت (زوجیت) دو بنده صالح از بندگان ما بودند، پس به شوهرانشان [به واسطه نفاق] خیانت کردند و آنان از آن دو زن چیزی از [عذاب] خدا را دفع نکردند و [به محض مرگ] به آنان گفته شد وارد آتش برزخ شوید» (تحریم: ۱۰).

د) بدعهدی با مردم: چهارمین مصداق خیانت به مردم، نقض عهدهایی است که با مردم بسته‌ایم: «وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ و اگر از خیانت و پیمان‌شکنی گروهی [از آنان که با هم معاهده دارید] بیم داری، پس تو نیز [نقض پیمان خود را] بر مبنای تساوی و عدالت به سوی آنها بیفکن [و بدون اعلام، پیمان خود مشکن] که همانا خداوند خائنین را دوست ندارد» (انفال: ۵۸). البته خیانت در امانت انسان‌ها به نوعی خیانت در امانت خدا قلمداد می‌شود؛ چون کسی که به مردم خیانت کند، رضایت خدا را از کف داده است. قرآن کریم چنین می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ؛ و هیچ پیامبری را [از نظر شرایع آسمانی و عقل سلیم] نسزد که [به امت خود در اموال غنائم و غیره] خیانت کند و هر کس خیانت کند، در روز قیامت همراه آنچه خیانت کرده بیاید؛ سپس به هر نفسی در برابر آنچه به دست آورده جزای کامل داده شود و به آنان ستم نرود و از حَقِّشان کم نگردد» (آل‌عمران: ۱۶۱).

در شأن نزول آیه ۲۷ انفال (یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ)، خیانت در اسرار خداپرستان و غنائم جنگی با خیانت به خدا برابر دانسته شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۲۴؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۴۷۵)؛ همان‌گونه که خیانت به پیامبر اعظم ۹ نیز خیانت به خدا قلمداد می‌شود: «وَإِنْ يَرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلٍ فَأَمْكَنْ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و اگر [این اسیران] بخواهند به تو خیانت کنند، [با فدیة آزاد شوند و جنگ دیگری برپا نمایند، نخستین بار نیست] به خدا نیز پیش از این خیانت کردند (خیانت کفر و جنگ) پس او [تو را] بر آنها مسلط کرد و خداوند دانا و با حکمت است» (انفال: ۷۱).

پیامبران انسان‌هایی هستند که محبوب خداوندند می‌باشند و پیروی از آنان موجب می‌شود شخص پیروی کننده محبوب خداوند شود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد» (آل عمران: ۳۱). از پیامدهای خیانت این است که خداوند شخص خائن را دوست نمی‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ همانا خداوند خائنین را دوست ندارد» (انفال: ۵۸)؛ بنابراین خیانت با مقام نبوت سازگاری ندارد.

خداوند پیامبران را برای هدایت بشر فرستاده است. پذیرش هدایت، در گرو اعتماد به سخنان پیامبران است. خیانت موجب سلب اعتماد دیگران می‌شود؛ بنابراین خیانت پیامبران با رسالت هدایتی آنان ناسازگار است.

افزون بر اینها، یکی از شرایط پیامبران، داشتن عصمت است و خیانت با شرط عصمت نمی‌سازد؛ پس لازم است شبهه وجود خیانت که درباره برخی پیامبران مطرح شده است، پاسخ داده شود. در این مقاله به دو مورد از شبهات مربوط به خیانت پیامبران به خلق پاسخ داده می‌شود.

۳. شبهه خیانت پیامبران به خلق

پیش از بررسی و پاسخ دو شبهه‌ای که در مورد حضرت داوود و پیامبر اکرم ۹ مطرح شده است، برخی از پیامبرانی را که قرآن با نام از آنان یاد کرده و به امانتداری و پابندی آنان به تعهداتشان در برابر خلق تصریح کرده ذکر می‌کنیم.

۱. حضرت اسماعیل بن حزقیل 7: اسماعیل بن حزقیل که مقام نبوت و رسالت داشت، به شدت به تعهدات و وعده‌هایش پایبند بود، به گونه‌ای که خداوند به وی صفت «صَادِقُ الْوَعْدِ» داده است: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا؛ و در این کتاب (قرآن) اسماعیل را یاد کن، که او به وعده خود سخت وفادار و دارای رسالت و نبوت بود» (مریم: ۵۴).^۱

۱. ذکر داستان موسی 7 بین ابراهیم و اسماعیل، نشان می‌دهد که آن اسماعیل غیر از اسماعیل بن ابراهیم است.

۲. حضرت یوسف 7: قرآن کریم حضرت یوسف 7 را در کارهای خدماتی منزل عزیز مصر امانتدار معرفی می کند: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ؛ [یوسف به آن یار زندانی گفت:] این (درخواست من و بیرون نشدن از زندان) برای آن است تا [عزیز] بداند که من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و خداوند نیرنگ خائنان را رهبری نمی کند (به مقصد نمی رساند) (یوسف: ۵۲)؛ همچنین وی را در امور مالی کشور مصر امانتدار معرفی می کند: «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ؛ گفت: تو امروز به نزد ما ارجمند و امینی» (یوسف: ۵۴).

۳. حضرت موسی 7: قرآن کریم حضرت موسی 7 را در چند مورد امین معرف می کند: یکی در عمل به قراردادهای اجاره و ازدواج پیش از نبوت (ر.ک: قصص: ۲۷-۲۹)؛ دوم در روابط با جنس مخالف پیش از نبوت: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛ یکی از آن دو زن گفت: ای پدر، او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدامش کنی (این مرد) نیرومند با امانت است» (قصص: ۲۶). حضرت شعیب از دخترش که حضرت موسی 7 را به امین بودن توصیف کرده بود، پرسید از کجا دانستی او امین است؟ گفت: به من فرمود از پشت سر من حرکت کن ما قومی هستیم که پشت سر زنان نگاه نمی کنیم (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۲۳)؛ سوم آن حضرت پس از نبوت، در اداره بنی اسرائیل، پیامبری امین و قابل اعتماد بود: «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ؛ [گفت] که بندگان خدا (بنی اسرائیل ستم‌دیده) را به من باز دهید، همانا من برای شما فرستاده‌ای امینم» (دخان: ۱۸).

۴. پیامبر اکرم ۹؛ پیامبر اکرم ۹ در نگاه دوست و دشمن، اهل خیانت و فریب نبود. حاکم روم در توضیحی که از ابوسفیان درباره مشخصات آن حضرت خواست، پاسخی جز امانت‌داری آن حضرت نشنید (شمس شامی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۳۵۴). عثمان بن طلحه کلیددار کعبه، هنگامی که پس از فتح مکه، کلید را در اختیار آن حضرت نهاد، از آن حضرت چیزی جز امانت‌داری ندید و با آنکه عباس عموی پیامبر تمایل داشت کلید را تصاحب کند، کلیددار رسمی کعبه عمل به آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت‌ها را به صاحبانش رد کنید» (نساء: ۵۸)

را از رسول خدا ﷺ شاهد بود و کلیدی را که امانت داده بود، پس گرفت (بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۸۱). عبدالله بن سعد بن ابی سرح پسر خاله و برادر شیری عثمان بن عفان (عسکری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۸۰) پس از ارتدادش به تمسخر وحی رو آورده بود و پیامبر اعظم ﷺ او را مهدورالدم اعلام کرد و تأکید کرد که حتی در صورت پناهندگی به کعبه نیز باید کشته شود. او با وساطت عثمان نزد رسول خدا ﷺ حاضر شده بود تا حضرت از خویش درگذرد. حضرت در جمع یارانش بود و انتظار آن داشت که یکی از آنان پیش از لغو حکم مهدورالدم بودن او همانجا حکم صادر شده را اجرا کند؛ ولی کسی متوجه خواسته حضرت نشد. رسول خدا ﷺ وساطت عثمان را پذیرفت؛ اما اصحاب را ملامت کرد که چرا اقدامی انجام ندادند. آنان گفتند باید با اشاره چشم خواسته خود را به ما می فهمانید، حضرت فرمود: هیچ پیامبری این اختیار را ندارد که نگاه خائنه داشته باشد (امینی، ۱۳۸۷، ج ۸، صص ۲۸۰-۲۸۱).

۳-۱. توهّم خیانت داوود 7 به سردارش اوریا

در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان گزارش‌هایی آمده که تهمت به داوود 7 است و آن حضرت را خائن به ناموس افسر خود به نام اوریا معرفی می‌کند. این خیانت جنسی (زنا با همسر اوریا یکی از افسران مؤمن و مجاهد، و باردار ساختن او و فرستادن آن افسر به مناطقی پرخطر در میدان نبرد و زمینه‌سازی برای کشته‌شدن او به دست دشمن و ازدواج با آن زن پس از شهادت افسر فداکار)، تهمتی است که به حضرت داوود 7 زده شده و یهودیان که داوود و سلیمان را دو شاه بنی‌اسرائیل می‌دانستند و نبوت آن بزرگواران را قبول نداشتند، آن را در عهد عتیق خود ثبت کرده‌اند (دوم اشموئیل، ج ۱۱، صص ۲-۲۷). در ادامه، توبه داوود 7 را به این صورت آورده‌اند که پیامبر آن زمان به نام «ناثان» نزد داوود 7 آمد و گفت دو مرد که یکی ثروتمند بود و دیگری فقیر، در شهری بودند و مرد فقیر یک گوسفند داشت که از آن مانند فرزندان خود مراقبت می‌کرد، از غذای خود به آن می‌داد و در ظرف خود به آن آب می‌نوشاند و هنگام خواب نیز از آن جدا نمی‌شد. مهمانی برای مرد ثروتمند آمد و او با آنکه گاو و

گوسفندان فراوانی داشت، دلش راضی نشد مهمانش را با اموال خود پذیرایی کند و با گوسفند مرد فقیر از مهمانش پذیرایی کرد. داوود خشمگین شد و چنین داوری کرد که آن مرد ثروتمند کشته شود و چهار برابر گوسفند مرد فقیر را به او برگردانند. آن گاه ناان به داوود گفت: خدای اسرائیل گفته است تو همان مرد هستی. داوود توبه کرد و خدای تعالی توبه او را پذیرفت (دوم اشموئیل، ج ۱۲، صص ۱-۱۴). این تهمت‌ها از پیروان عهد عتیق به مسلمانان منتقل شد و در کتاب‌های تاریخی و تفسیری آنان راه یافت. مقاتل از مفسران برجسته قرن دوم هجری با اندکی تعدیل در داستان کتاب مقدس، داوود ۷ را تا مرز چشم‌چرانی به ناموس دیگران و تمایل به از بین رفتن اوریا برای فراهم شدن زمینه ازدواج با همسر او پیش برده است (بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، صص ۶۳۹-۶۴۰). در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه ۲۵ سوره ص به موضوع ازدواج داوود اشاره شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۳۵).

آنچه لغزش این گروه از مسلمانان را در پی داشت، توهّم ارتباط آیات ۲۱ تا ۲۵ سوره «ص» با داستان ازدواج داوود ۷ با همسر اوریا است (ر.ک: بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۱۵۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۳۸۵؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۱، ص ۱۸۴؛ مکی بن حموش، ۲۰۱۱م، ج ۱۰، ص ۶۲۳۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۴)؛ درحالی که آن آیات به این ماجرا نظر ندارند. محتوای آن آیات چنین است: «آیا خبر آن ستیزه‌گران، آن گاه که از دیوار بلند خانه داوود بالا رفتند، به تو رسیده است؟ وقتی که بر داوود وارد شدند و او از آنان بیمناک شد، گفتند ترس، ما دو گروهیم که با یکدیگر نزاع داریم؛ برخی از ما بر برخی دیگر ستم کرده‌اند؛ میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه عدل راه نمای. یکی از آنان گفت: این برادر من است که ۹۹ میش دارد و من یک میش دارم؛ او گفته است که باید سرپرستی آن را به من واگذاری و در گفتار بر من چیره شده است. داوود گفت: به یقین برادرت با درخواست میش تو برای همراه ساختن آن با میش‌های خود بر تو ستم کرده است و بسیاری از شریکان که اموال خود را به هم می‌آمیزند، به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان هم بسیار اندک هستند. داوود این گونه داوری کرد، ولی دریافت که ما او را بدین وسیله آزموده‌ایم و او به سبب شتاب در قضاوت دچار لغزش شده است؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به

رکوع درآمد و به درگاه خدا توبه کرد. پس ما آن لغزش را بر او بخشیدیم و قطعاً او را نزد ما مرتبه‌ای بلند است و بازگشتی نیکو خواهد داشت».

ظاهر این داستان که از طمع صاحب ۹۹ گوسفند در منافع تنها گوسفند برادرش سخن گفته است، شباهت به کسی دارد که دارای همسران فراوانی است و طمع به همسر شخص دیگر کرده است. این شباهت ظاهری دو ماجرا سبب شده است برخی برای فهم آیه از همان افسانه‌های عهد عتیق کمک بگیرند و پیش از آنکه مشکل را حل کنند، آن را پیچیده‌تر سازند. سوره «ص» داستان داوری داوود ۷ را پس از برشمردن برخی فضایل آن حضرت آورده است، مانند قدرتمندی و توجه مکرر به خدای تعالی: «وَ اذْكَرُ عَبَدْنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوْابٌ؛ و بنده ما، داوود نیرومند را یاد کن که او بسی بازگردنده به ما بود» (ص: ۱۷)؛ تسبیح در صبح و شام به گونه‌ای که کوه‌ها و پرندگان را نیز به همراهی با خود در تسبیح خدا وادار می‌کرد: «اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يَسْبَحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِشْرَاقِ؛ همانا ما کوه‌ها را رام ساختیم که شبانگاه و بامداد همراه با او تسبیح می‌کردند» (ص: ۱۸)؛ برخورداری از سلطنت پایدار، حکمت و داوری نهایی: «وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ؛ و پادشاهی‌اش را استوار کردیم و او را حکمت (دانش و کردار درست) و گفتار روشن و پاکیزه [که میان حق و باطل جدا کند] دادیم» (ص: ۲۰). این فضایل هیچ تناسبی با حرکت نادرستی که به آن حضرت نسبت داده شده است، ندارد؛ پس آیاتی که بعد از ذکر آن فضایل آمده، نمی‌تواند بر مسائل حاشیه‌ای و افسانه‌ای ازدواج داوود با همسر اوریا منطبق باشد.

بله داوود ۷ پس از شهادت اوریا با همسر او ازدواج کرد و با این حرکت بر نکوهیده‌بودن ازدواج با زنان بیوه خط بطلان کشید تا دیگران به آن حضرت اقتدا کنند و این قشر عظیم جامعه که در بحران‌های حکومت دینی داوود، فاقد سرپرست شده بودند، کمتر آسیب ببینند؛ اما شایعه‌سازان که گوش‌هایی شنوا برای افسانه‌هایشان یافتند، قصه‌ها ساخته، این حرکت مبارک را با دروغ‌های خود چنان آمیختند که نه تنها نقش اصلی‌اش را از آن گرفتند، بلکه آن را به حربه‌ای برای کوبیدن داوود ۷ تبدیل کردند. شبیه این ازدواج، در زندگی رسول اکرم ۹ نیز رخ داد. پیش از اسلام در دوره جاهلیت

پسر خوانده را همانند پسر تنی می دانستند؛ از این رو اگر پسر خوانده از دنیا می رفت یا زنی خودش را طلاق می داد، ازدواج با او را ممنوع می دانستند. آن حضرت مأموریت داشت این سنت غلط را بکوبد؛ از این رو پس از اینکه زید (پسر خوانده رسول اکرم) همسرش زینب را طلاق داد، پیامبر با زینب ازدواج کرد. برخی در برابر این رفتار رسول اکرم، سخنان ناروایی مطرح کردند (ر.ک: احزاب: ۳۷).

صرف نظر از افسانه سرایی عهد عتیق و نسبت های بسیار زشتی که به حضرت داوود ۷ داده است، می توان گفت در آیات قرآن به حادثه ازدواج داوود با همسر او رِیّا اشاره ای وجود ندارد و داستانی که منشأ این توهم شده است، ارتباطی به ازدواج داوود ۷ ندارد. آموختن قضاوت به داوود ۷ به گونه ای که سخن آن حضرت «فصل الخطاب» باشد، تمرین لازم داشته است و خدای تعالی زمینه آن را با حضور غیر عادی شاکیان و برانگیختن اضطراب در او فراهم ساخت و داوود ۷ پس از شتابزدگی در قضاوت و یتیم نخواستن از مدعی و نشنیدن کلام منکر، خود را خطا کار یافت و از خداوند خواست آن خطا را نادیده بگیرد؛ خطایی که در شیوه قضاوت به کار گرفته شده بود؛ اما همان قضاوت عجولانه نیز چیزی جز حقیقت به زبان داوود ۷ جاری نساخته بود. دو متخاصم که با طرفداران خود در وقت اختصاصی عبادت بدون هماهنگی قبلی نزد داوود آمدند، فرشته باشند و نقش دو متخاصم را تمثیل کرده باشند یا انسان بوده و برای نزاع واقعی نزد آن حضرت آمده باشند، تفاوتی در نتیجه کار ندارد؛ زیرا در نهایت زمینه تنبه آن حضرت فراهم شد و این حادثه اثر خود را گذاشت و داوود ۷ را در قضاوت آبدیده تر کرد. داستان دو متخاصمی که نزد حضرت داوود ۷ برای قضاوت آمدند که در آیات ۲۵ و ۲۶ سوره ص آمده است، نشان می دهد محور آزمایش داوود ۷ - چه با حضور متخاصم واقعی و چه تمثلی - کیفیت قضاوت بوده و ارتباطی به زندگی شخصی حضرت نداشته است، و گرنه باید در ادامه داستان به تلاش داوود برای کم کردن تعداد همسرانش اشاره می کرد و خلافت در قضاوت را مطرح نمی کرد.

این شبهه از زمان ائمه : مطرح بوده است. در سخن نقل شده از امام رضا ۷، اصل شبهه و پاسخ آن آمده است. ابوصلت هروی می گوید: مأمون صاحب نظران مسلمانان،

یهودی، مسیحی، مجوس و صابئی و دیگران را برای مناظره با علی بن موسی الرضا گرد آورد و امام بر همه آنان چیره شد. در این جلسه، علی بن محمد بن جهم نزد حضرت آمد و گفت: شما که به عصمت پیامبران اعتقاد دارید، درباره این آیات چه می‌گویید. آن‌گاه برخی آیاتی که در ظاهر با عصمت پیامبران سازگاری ندارد، مطرح کرد و امام پاسخ فرمود. یکی از آن موارد، آیات سوره ص بود که درباره حضرت داوود است. امام رضا ۷ به علی بن محمد بن جهم فرمود: کسان شما درباره داوود چه می‌گویند؟ وی گفت: می‌گویند هنگامی که داوود در محراب مشغول نماز بود، شیطان به صورت زیباترین پرنده‌ای برایش مجسم شد. داوود نمازش را قطع کرد و به دنبال گرفتن پرنده افتاد. پرنده به حیاط پرید و داوود آن را دنبال کرد. پرنده به بام پرید، باز دنبالش بالای بام رفت. پرنده در خانه اوریا پسر حنان پرید. داوود دنبالش بدان خانه سرکشید و زن اوریا مشغول شستن خودش بود و داوود او را دید و عاشقش شد. داوود که اوریا را به جبهه جنگ فرستاده بود، به فرمانده جبهه نوشت اوریا را به میدان بفرست. اوریا به میدان رفت و بر مشرکان پیروز شد و بر داوود ناگوار آمد. دوباره نوشت که او را جلو تابوت به جنگ بفرست. این دفعه اوریا کشته شد و داوود زنش را تزویج کرد.

امام رضا ۷ دست به پیشانی زد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». شما به یکی از پیغمبران خدا نسبت دادید که به نمازش بی‌اعتنایی کرد، دنبال پرنده‌ای رفت، دل به هرزگی داد و وسیله کشتن بی‌گناهی را فراهم کرد. علی بن محمد بن جهم عرض کرد یا ابن رسول‌الله پس خطای او چه بود؟ امام فرمود: وای بر تو! داوود گمان برد که خدا خلقی داناتر از او نیافریده است. خدا دو فرشته فرستاد تا از دیوار محرابش بالا آمدند و گفتند یکی از ما بر دیگری ستم کرده است، به حق میان ما حکم کن و ما را به راه حق راهنمایی کن. سپس داستان خودشان را این‌گونه مطرح کردند. این برادر من ۹۹ میش دارد و من یک میش. می‌گویند آن یکی را نیز به من بده. داوود بر مدعی‌علیه (برادری که ۹۹ میش داشت) شتاب کرد و گفت او به تو ستم کرده که یک میش تو را نیز خواسته است و از مدعی شاهد نخواست و به مدعی‌علیه نیز نگفت که در جوابش چه می‌گویی. پس خطای داوود در حکمش بود نه در آنچه شما می‌گویید. مگر قرآن را

نخواندی که خدای عز و جل می فرماید: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ای داوود ما تو را در روی زمین خلیفه [خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه سازد. مسلماً کسانی که از راه خدا گمراه می شوند، آنان را عذابی سخت است در برابر آنکه روز حساب را فراموش کردند (ص: ۲۶)».

علی بن محمد بن جهم گفت: یا ابن رسول الله پس داستان او با اوریا چه بود؟ حضرت رضا 7 فرمود: در زمان داوود هنگامی که شوهر زنی می مرد یا کشته می شد، دیگر آن زن ازدواج نمی کرد. اول کسی که خدا برایش مباح کرد پس از قتل شوهر زنی، با آن زن ازدواج کند، داوود بود و این امر بر اوریا سخت و ناگوار آمد (صدوق، ۱۳۶۲، صص ۹۱-۹۲).

حاصل آنچه گفته شد، این است که خیانت داوود 7 به افسر رشید و فداکارش اوریا توهمی نادرست بوده است و تطبیق داستان داوری آن حضرت بین صاحبان گوسفند کم و زیاد، ربطی به ماجرای ازدواج حضرت با همسر اوریا ندارد.

۲-۳. توهم خیانت پیامبر اعظم 9 در عهد با کافران

دکتر سها در کتاب نقد قرآن می گوید:

محمد با گروه های قدرتمند کفار یا اهل کتاب قرارداد آتش بس می بست و برای جنگ به سراغ گروه های ضعیف تر می رفت و پس از تسلیم یا نابودی آنان به سراغ اقوام طرف قرارداد برمی گشت و با کمترین بهانه ای قرارداد آنان را لغو و به آنان تجاوز می کرد. این مطلب را محمد در قرآن هم آورده است؛ چنانچه در آیه زیر مشاهده می کنید: «وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال: ۵۸)؛ بنابراین با کوچک ترین بهانه ای مثلاً حتی با ترس از شکستن قرارداد از طرف مقابل، مسلمانان می توانند قرارداد آتش بس را نقض و به کفار حمله کنند... مثلاً محمد با یهود بنی قینقاع قرارداد ترک محاصره داشت. در بازار،

زرگری یهودی موجب آشکارشدن آلت تناسلی زنی مسلمان شد. یک فرد مسلمان زرگر را کشت. دقت کنید انسانی را به خاطر آشکارشدن آلت تناسلی زنی کشت. سپس چند یهودی آن مسلمان قاتل را کشتند. محمد همین واقعه را بهانه قرار داد و به طایفه بنی قینقاع حمله کرد و کشتار کرد تا پیروز شد. سپس تصمیم گرفت تا همه را قتل عام کند و با اصرار بیش از حد عبدالله بن ابی قبول کرد که آنان همه چیز و سرزمین خود را به مسلمانان بدهند و مدینه را ترک کنند (دکتر سها، ۱۳۹۳، صص ۶۸۱-۶۸۲).

هدف از پاسخ به این شبهه مجاب کردن نویسنده نقد قرآن نیست؛ زیرا او و همکارانش کتابشان را به منظور دریافت پاسخ ننوشته‌اند. این خصلت کسانی است که از اعتراض هدفی جز اعتراض کردن ندارند. این گروه اگر پاسخی دریافت کنند آن را تنها به این هدف مطالعه می‌کنند که بهانه‌ای جدید برای اعتراض در آن بیابند. به گفته همان نویسنده، او یک محقق است و در همان مدارس دینی که علمای بزرگ اسلامی از آنان برآمده‌اند، سال‌ها درس خوانده است، مطالعاتش را ده‌ها سال و تا آنجا ادامه داده است که در بیشتر علوم اسلامی مثل تفسیر، حدیث، تاریخ اسلام، فقه و فلسفه صاحب نظر شده و مدتی طولانی مدرس بعضی علوم اسلامی بوده است (دکتر سها، ۱۳۹۳، ص ۳)؛ اما بهره‌ای که نصیب خود کرده، این است که تمام عمر خود و همکارانش را وقف آن کند که بگردد و ایرادی موجود یا موهوم بیابد و آن را حربه خود در هجوم به پیامبر اکرم ﷺ قرار دهد. از آثاری که به نام او نشر می‌یابد، دانسته می‌شود تنها انگیزه‌ای که برای ورود به مدارس دینی داشته، کشف زمینه‌های اعتراض بوده است. اگر در نقل غزوه یا سخنرانی یا حادثه‌ای، روایات گوناگونی وجود داشته باشد، آن قول برای این فرد و همکارانش جذاب و قابل پیگیری است که بتوانند از آن چماقی برای تهاجم به اسلام، بلکه ادیان آسمانی بسازند. از این روست که قرآن گاهی ترجیح داده است در برابر شبهه‌های این گونه افراد، به نقل شبهه آنان بسنده کند و با این روش به مخاطبان خود بفهماند که کار این گروه شبهه‌افکنی است، بدون آنکه منتظر پاسخ باشند (ر.ک: فرقان: ۷-۱۱)؛ بنابراین انتظاری که از این پاسخ می‌رود، بررسی درستی یا نادرستی اطلاعاتی است

که ارائه داده‌اند، تا حقیقت برای طالبان آن روشن گردد. با بررسی سه نکته روشن خواهد شد که آنچه نویسنده نقد قرآن آورده، نه در اصل شیوه‌ای که برای پیامبر اکرم ۹ بیان کرده حقیقت دارد و نه بر مثالی که آورده، منطبق است.

الف) بررسی تاریخ زندگانی پیامبر اکرم ۹: تاریخ زندگانی آن حضرت نشان نداده که برای سرکوب گروه‌های ضعیف‌تر به قرارداد آتش‌بس با قدرتمندان، روی آورده باشد؛ برای مثال در همان داستانی که نویسنده - یا بهتر بگوییم نویسندگان - نقد قرآن به آن اشاره کرده‌اند، خبری از این شیوه در کار نیست. این محاصره و تبعید که به غلط نام جنگ بر آن نهاده‌اند، پس از جنگ بدر و پیش از احد اتفاق افتاد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۳۷)؛ یعنی بین دو نبرد بزرگ با قدرتمندترین مخالفان اسلام که مشرکان مکه بودند. اگر قاعده کلی در آتش‌بس‌ها و پیمان‌بستن‌های رسول خدا ۹ آن بوده که در شبه آورده‌اند، باید آن حضرت با مشرکان قرارداد آتش‌بس می‌بست تا گروهک‌های داخلی مانند بنی قینقاع را از پا درآورد که در نتیجه بتواند با فراغت بال و زمینه آماده به جنگ با مشرکان رود؛ در حالی که نخست با قدرت‌های کوچک پیمان بست، بدون آنکه با قدرتی بزرگ، همچون مشرکان مکه قرارداد صلحی بسته باشد. پیامبر اعظم ۹ در ابتدای ورود به مدینه و هنگامی که با اوس و خزرج قرارداد نوشت، از یهودیانی در آن قرارداد یاد کرد که نام و آوازه چندانی نداشتند. در آن پیمان‌نامه آمده است: «هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است... یهود هنگام جنگ همراه مسلمانان هزینه جنگی را می‌پردازند. یهود بنی عوف و بندگانشان با مسلمانان در حکم یک ملت‌اند، یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را؛ اما هر که ستم کند، خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی جشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، جفنه که از بنی ثعلبه به‌شمار می‌آیند و بنی شطیبه همان حقوق بنی عوف ثابت است...» (ابن‌هشام، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰۱). در این پیمان‌نامه از یهودیانی یاد شده است که از نژاد عرب بودند. علامه سیدجعفر مرتضی مقصود از آنان را یهودیانی می‌داند که جزو قبایل انصار بوده‌اند (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۲۵۵). یعقوبی نیز در تاریخ خود آنان را گروهی از اوس و خزرج می‌داند که به سبب همسایگی با یهود،

آیین یهود را برگزیدند (یعقوبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۰). رسول خدا ۹ با سه قبیله بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع قرارداد مستقلی را امضا کرد که براساس آن، یهود نباید علیه پیامبر اکرم ۹ یا یکی از یارانش به زبان، دست، اسلحه، مرکب، نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه روز اقدامی انجام دهد و خداوند را بر این پیمان گواه قرار داد. در ادامه آن پیمان آمده است: «پس اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد، رسول خدا می تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندان ایشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد». حیی بن اخطب، مسئول پیمان بنی نضیر، کعب بن اسد، مسئول پیمان بنی قریظه و مُخیرِیق، مسئول پیمان بنی قینقاع بود (احمدی میانجی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۶۰)؛ بنابراین قاعده‌ای که نویسنده نقد قرآن بیان کرده بر زندگانی رسول خدا ۹ یا دست کم بر این برهه از تاریخ زندگانی آن حضرت منطبق نیست و ناقد یادشده نمونه‌ای دیگر ارائه نکرده است.

ب) بررسی داستان نقل شده در کتاب نقد قرآن: داستانی که در آن کتاب آمده است نیز عامل اصلی تبعید بنی قینقاع نبوده است. گرچه ظاهر عبارت برخی راویان ماجرا همین است (بیهقی، بی تا، ج ۷، ص ۱۲۸)، ولی نادیده گرفتن نقل‌های دیگری که به این قسمت از تاریخ مدینه پرداخته‌اند، تحقیق را ناقص کرده و نتیجه قطعی گرفتن از آن خطا است. نویسنده بین تمام نقل‌های مختلف فقط به یک نقل اکتفا کرده است و آن را به گونه‌ای مطرح کرده که گویا تأثیر آن در رویارویی پیامبر ۹ با بنی قینقاع از مسلمات تاریخ است، بدون آنکه به اختلاف نظر مورخان در اسباب محاصره و تبعید این قوم یهودی اشاره کند. وی تبعید بنی قینقاع را برخاسته از حرکت ناپسند یکی از افراد آن قبیله می داند که برای کشف عورت زن مسلمانی، لباس‌های او را به هم گره زده بود و مسلمانی که شاهد ماجرا بود تاب نیاورده و آن یهودی را کشت. در واکنش به این خشونت، چند تن از یهودیان بنی قینقاع، آن مسلمان را کشتند و پیامد این گستاخی آن شد که مسلمانان برآشفند و کار به محاصره قلعه بنی قینقاع و تبعید آنان انجامید.

بررسی کتاب‌های تاریخی نشان می‌دهد دلیل اصلی لشکرکشی مسلمانان به سوی آن قبیله، حوادث مقطعی و احساسی نظیر آنچه بر سر آن زن و مرد مسلمان آمد، نبوده است. مورخان در عهدشکنی آن قوم اتفاق نظر دارند (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۲۵۶)؛ اما در

بیان کاری که با آن، عهد با مسلمانان را شکستند، بر نقطه مشترکی متمرکز نشده‌اند. در یک احتمال، آنان زمانی نقض عهد کردند که پیروزی اسلام در نبرد بدر را دیدند. عموم کسانی که زمان عهدشکنی یهود را همزمان با خبر پیروزی مسلمانان در بدر می‌دانند، حرکت خاصی را که نشانه عملی برای عهدشکنی باشد، نقل نکرده‌اند؛ ولی هشدار فوری و جدی پیامبر اکرم ﷺ را روایت کرده‌اند که یهودیان را در بازار قینقاع گرد آورد و از آنان دعوت کرد که اسلام را بپذیرند، پیش از آنکه مانند آنچه بر سر قریش آمد به آنان نیز برسد. آنان گفتند: قریش جنگیدن نمی‌دانست. اگر با ما جنگی داشته باشی، خواهی دانست تاکنون هم‌وردی مانند ما نداشته‌ای (سجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۳؛ بیهقی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۸۳؛ ابن حجر، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۵۶؛ ابن عبدالبر، بی‌تا، ص ۱۴۲). این عهدشکنی واکنش فوری مسلمانان را در پی نداشت؛ ولی هر لحظه بیم آن می‌رفت حادثه‌ای هر چند کوچک کار را به درگیری بین مسلمانان و یهودیان بکشاند؛ زیرا عهدی بین آنان باقی نمانده بود که صلح پایداری را تضمین کند.

حادثه اهانت به زن مسلمان که در شبهه یادشده محور اصلی عهدشکنی معرفی شده، در حقیقت نقشی در شکستن عهد نداشت؛ زیرا زمانی انجام گرفت که عهدی باقی نمانده بود. آری پس از این حادثه بود که یهودیان بنی قینقاع در قلعه خود سنگر گرفتند و کار به محاصره آنان کشید. در نیمه شوال سال دوم (واقعی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۷۶) (سه ماه پس از تغییر قبله و اندکی پس از پیروزی بدر) پیامبر اکرم ﷺ قلعه‌های ایشان را محاصره کرد. بنی قینقاع پس از پانزده روز محاصره بدون کمترین درگیری تسلیم شدند و فرمان کوچ از مدینه را پذیرفتند و پس از وقفه‌ای کوتاه در مناطق یهودی‌نشین وادی القری، به «اذرعات» در شام رفتند (ابن عبدالبر، بی‌تا، ص ۱۴۱؛ واقعی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۸۰).

ج) بررسی مستند قرآنی نویسنده نقد قرآن: نویسنده آیه‌ای را پیش از داستان بنی قینقاع آورده و نتیجه گرفته است که با کوچک‌ترین بهانه‌ای حتی با ترس از شکستن قرارداد از طرف مقابل، مسلمانان می‌توانند قرارداد آتش‌بس را نقض و به کفار حمله کنند. آن آیه چنین است: «وَإِذَا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ و اگر از خیانت و پیمان‌شکنی گروهی [از آنان که با هم معاهده دارید]

بیم داری، پس تو نیز [نقض پیمان خود را] بر مبنای تساوی و عدالت به سوی آنها بیفکن [و بدون اعلام، پیمان خود مشکن]، که همانا خداوند خائنین را دوست ندارد» (انفال: ۵۸).

مفاد آیه این نیست که به مجرد هرگونه ترسی از خیانت دشمنان، باید عهد با آنان را نقض کرد و به آنان حمله کرد، بلکه چند نکته در آیه قابل توجه است:

الف) نون تأکید ثقیله در «إِنَّمَا تَخَافَنَ» نشان می‌دهد که باید ترس جدی و شدیدی از خیانت دشمن برای رهبر جامعه اسلامی پدید آمده باشد؛

ب) فرمان «فَأَنْبِئْهُمْ» گویای آن است که رهبر مسلمانان در صورت ترس شدید از خیانت حق ندارد عهدنامه را نقض کند و به دشمن حمله کند، بلکه باید به دشمن اعلام کند که عهد با شما ملغی و فسخ شده است و به شهادت قید «عَلَى سَوَاءٍ» باید دشمن همان احساسی را درباره آن عهد داشته باشد که مسلمانان دارند. آنان باید از الغای عهد باخبر شوند و بدانند که مسلمانان در برابر آنان تعهدی ندارند. اگر پیش از اعلام فسخ عهد، حرکتی از مسلمانان مشاهده شود که برخلاف آن قرارداد باشد، مسلمانان نیز خائن خواهند بود و خدای تعالی با هیچ خائنی سر دوستی ندارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ». اگر دکتر سها و یارانش در تألیف کتاب نقد قرآن جانب انصاف را رعایت کرده بودند، این استنباط را از آیه نداشتند که پیامبر اکرم ﷺ «با کمترین بهانه‌ای قرارداد آنان را لغو و به آنان تجاوز می‌کرد» (دکتر سها، ۱۳۹۳: ص ۶۸۲). هر قراردادی که بین دو طرف بسته می‌شود، همواره برای هر دو طرف حق فسخ آن باقی است و می‌تواند آن را فسخ کند. تنها چیزی که الزام اخلاقی دارد، این است که باید طرف مقابل را از فسخ آن آگاه سازد و پیش از آگاهی او کاری برخلاف آن عهد انجام ندهد. هر کشوری حق دارد به پیمانی بین‌المللی ملحق شود و در صورتی که آن را به صلاح کشورش ندانست، از آن پیمان خارج شود و خروج خود را به تمام هم‌پیمانان اعلام کند و بدون این اعلام، کاری خلاف پیمان انجام ندهد. ماجرای برائت از مشرکین نیز بر همین اساس بود. عهدهای مدت‌دار الغا نشد و عهدهایی که بدون تعیین مدت، بین مسلمانان و مشرکان بسته شده بود، رسماً الغا شد و به تمام مشرکان در منا ابلاغ شد و چهار ماه به آنان فرصت داده شد برای خود راه دیگری پیدا کنند (ر.ک: توبه: ۱-۵)؛ همان‌گونه که به یهودیان بنی‌قینقاع سه

روز مهلت داده شد کارهای خروج خود را سامان دهند. کسانی که به فسخ عهد در صورت ترس شدید از بی‌وفایی دشمن اعتراض دارند، اگر ببینند دشمنان برای عهدشکنی آماده می‌شوند، سنگربندی کرده و نیروی کافی به مرزها گسیل می‌کنند، به گونه‌ای که هر لحظه اراده کنند، بتوانند بخلاف عهد خود عمل کرده و حمله کنند، آیا ترجیح می‌دهند همچنان به عهد خود وفادار بمانند و فقط خود را در وضع ناامن قرار دهند و سعی خواهند کرد حالت امنیت دشمن را به هم نزنند؟ کسانی که نخست پیمان می‌بندند و آن‌گاه که اعتماد مسلمانان را به خود جلب کردند، بر آنان می‌تازند و برخی مسلمانان را غافلگیر می‌کنند و به شهادت می‌رسانند، نباید در امان کامل بمانند تا هرگاه اراده می‌کنند، ضربه‌ای وارد ساخته، و خود در پناه پیمان پیشین، آسوده زندگی کنند.

نتیجه‌گیری

۱. قرآن کریم ضمن بیان مصادیقی از خیانت به مردم، پیامبران الهی را از خیانت به مردم پیراسته است.
۲. وجود خیانت در پیامبران، نه تنها با عصمت پیامبران و مقام نبوت تنافی دارد، بلکه آنان را از چشم مردم می‌اندازد و دیگر هیچ اعتمادی به سخنان آنان حاصل نمی‌شود؛ در نتیجه فرستادن آنان لغو خواهد بود.
۳. با وجود دلایل عقلی و نقلی بر عصمت پیامبران و پیراستگی آنان از خیانت، نسبت خیانت به برخی پیامبران، براساس مطالب افسانه‌ای و بی‌پایه خواهد بود.
۴. شبهه خیانت حضرت داوود به همسر یکی از فرماندهانش، نه از سند محکم تاریخی برخوردار است و نه با آیات قرآن کریم سازگار می‌باشد. آیاتی از سوره ص که برای اثبات این شبهه به آنها استناد شده است، صرف یک مشابَهت است و هیچ‌گونه دلالتی در آیات یاده شده بر این موضوع وجود ندارد.
۵. آیه‌ای که برای اثبات شبهه خیانت حضرت رسول در پیمان‌ها با کافران مطرح شده و موضوع تاریخی برای آن آورده شده، نادرست است؛ زیرا نه آیه چنین دلالتی دارد و نه موضوع تاریخی ذکر شده مستند است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم. (۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
۲. ابن حجر، شهاب الدین. [بی تا]. فتح الباری (چاپ دوم). بیروت: دارالمعرفة.
۳. ابن عبدالبر، ابی عمر یوسف بن عبدالبر النمری القرطبی. [بی تا]. الدرر. [بی جا]: [بی نا].
۴. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب. (۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م). السیرة النبویة. (تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید). قاهره: مکتبة محمد علی صبیح و اولاده.
۵. احمدی میانجی، علی. (۱۹۹۸م). مکاتیب الرسول. قم: دارالحديث.
۶. اسماعیلی، مهران. (۱۳۸۶). بنی قینقاع از قبایل یهودی یثرب. دایرة المعارف قرآن کریم (ج ۶، صص ۲۵۴-۲۶۱). قم: بوستان کتاب.
۷. امینی، عبدالحسین. (۱۳۸۷ق/۱۹۷۶م). الغدير فی الکتاب و السنة و الادب (چاپ سوم). بیروت: دار الکتاب العربی.
۸. ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۷۸). مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید (ترجمه: فریدون بدره‌ای). تهران: فرزانه.
۹. بلخی، مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ق). تفسیر مقاتل بن سلیمان (تحقیق: عبد الله محمود شحاته). بیروت: دار احیاء التراث.
۱۰. بیهقی، احمد بن الحسین. [بی تا]. السنن الکبری. بیروت: دارالفکر.
۱۱. بیهقی، احمد بن الحسین. [بی تا]. معرفة السنن و الآثار. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). تسنیم تفسیر قرآن کریم. قم: مرکز نشر اسراء.
۱۳. دکتر سها (نام مستعار). (۱۳۹۳). نقد قرآن (ویرایش دوم). [بی جا]: [بی نا].
۱۴. راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. دمشق بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.
۱۵. سجستانی، سلیمان بن الأشعث. (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م). سنن ابی داود (تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام). بیروت: دارالفکر.

۱۶. سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق). الدر المنتور فی تفسیر المأثور. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۷. شمس شامی، محمد بن یوسف. (۱۴۱۴ق). سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۸. صدوق، محمد بن علی. (۱۳۶۲). الامالی. تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (چاپ سوم). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن. [بی تا]. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. عاملی، سیدجعفر مرتضی. (۱۴۲۶ق/۱۳۸۵). الصحیح من سیره النبی الاعظم. قم: دارالحديث.
۲۳. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). تفسیر نور الثقلین (تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم). قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۴. عسکری، سیدمرتضی. (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م). معالم المدرستین. بیروت: مؤسسه النعمان.
۲۵. علی، جواد. (۱۹۷۲م). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۶. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب (چاپ سوم). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). القاموس المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۸. کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، به همت انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل، [بی تا]، [بی جا].
۲۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. مکی بن حموش. (۲۰۱۱م). تفسیر الهدایه الی بلوغ النهایه فی علم معانی القرآن و تفسیره و احکامه و جمل من فنون علومه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۲. واقدی، محمد بن عمر. (۱۴۰۵ق). المغازی. [بی جا]. نشر: دانش اسلامی.
۳۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. [بی تا]. تاریخ یعقوبی. بیروت: دار صادر.

References

- * Holy Quran.
- * The Bible.
- 1. Ahmadi Mianji, A. (1998). *Makatib al-Rasul*. Qom: Dar al-Hadith. [In Persian].
- 2. al-Bayhaqi, A. (n.d.). *Knowledge of Sunan and works*. Beirut: Scientific Library. [In Arabic].
- 3. al-Bayhaqi, A. (n.d.). *Sunan al-Kubra*. Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic].
- 4. Ali, J. (1972). *Detailed in the history of Arabia before Islam*. Beirut: Dar al-A'lam for Nationalities.
- 5. al-Kulayni. (1407 AH). *Usul al-Kafi* (A. A. Ghaffari & M. Akhundi). Tehran: Islamic Library. [In Arabic].
- 6. al-Raghib al-Isfahani, H. (1412 AH). *al-Mufradat fi Gharib al-Quran*. Damascus: Dar al-Alam al-Dar al-Shamiya. [In Arabic].
- 7. al-Shaykh al-Saduq. (1362 AP). *al-Amali*. Tehran: Islamic Library Publications. [In Arabic].
- 8. al-Suyuti, J. (1404 AH). *al-Durr al-manthur fi al-tafsir al-ma'thur*. Qom: Library of Ayatollah Marashi Najafi. [In Arabic].
- 9. Amili, S. J. M. (1426 AH). *al-Sahih from the biography of the Great Prophet (PBUH)*. Qom: Dar al-Hadith. [In Arabic].
- 10. Amini, A. H. (1387 AH). *al-Ghadir in the Book, Sunnah and Literature* (3rd ed.). Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi. [In Arabic].
- 11. Aroussi Howayzi, A. A. (1415 AH). *Tafsir Noor al-Thaqalin* (S. H. Rasouli Mahallati, Ed., 4th ed.). Qom: Ismailian Publications. [In Arabic].
- 12. Askari, S. M. (1410 AH). *Ma'alim al-Madrasatain*. Beirut: al-Nu'man Foundation. [In Arabic].
- 13. Balkhi, M. (1423 AH). *Tafsir Muqatil ibn Sulayman* (A. M. Shehata, Ed.). Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].

14. Dr. Saha (a pseudonym). (1393 AP). *Critique of the Quran* (2nd ed.). [n.d.]: [n.p.]. [In Arabic].
15. Fakhr Razi. (1420 AH). *Mafatih al-Ghayb* (3rd ed.). Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
16. Firuzabadi, M. (1415 AH). *al-Qamus al-Muhit*. Beirut: Scientific Library. [In Arabic].
17. Ibn 'Abd al-Barr. (n.d.). *al-Durar*. n.p. [In Arabic].
18. Ibn Athir. (1386 AH). *The Complete history*. Beirut: Dar Sader. [In Arabic].
19. Ibn Hajar, Sh. (n.d.). *Fath al-Bari* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Ma'rifah. [In Arabic].
20. Ibn Hisham. (1383 AH). *The Prophetic biography*. (M. Mohiyatuddin Abdul Hamid, Ed.). Cairo: School of Muhammad Ali Sabih and his children. [In Arabic].
21. Ismaili, M. (1386 AP). Absolutely from the Jewish tribes of Yathrib. *Encyclopedia of the Holy Quran* (Vol. 6, pp. 254-261). Qom: Bustaneketab. [In Persian].
22. Izutsu, T. (1378). *The structure of meaning in ethico - religious concepts in Quran* (F. Badrah, Trans.). Tehran: Farzan. [In Persian].
23. Javadi Amoli, A. (1388 AP). *Tafsir Tasnim*. Qom: Esra. [In Persian].
24. Maki bin Hamush. (2011). *Interpretation of the gift to the final maturity in the knowledge of the meanings of the Qur'an and interpretation and rulings and sentences from the sciences of science*. Beirut: Scientific Library. [In Arabic].
25. Mustafavi, H. (1360 AP). *Research in the Words of the Holy Quran*. Tehran: Book Translation and Publishing Company. [In Persian].
26. Sajestani, S. (1410 AH). *Sunan Abi Dawood* (S. M. al-Laham, Ed.). Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic].
27. Shams Shami, M. (1414 AH). *The path of guidance and guidance in the life of the good worshippers*. Beirut: Scientific Library. [In Arabic].

28. Shaykh Tusi. (n.d.). *al-Tibbyan Fi Tafsir al-Quran*. Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
29. Tabari, M. (1412 AH). *Jami' al-bayan fi tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Ma'rifa. [In Arabic].
30. Tabarsi, F. (1372 AP). *Majma' al-bayan fi Tafsir al-Quran* (3rd ed.). Tehran: Naser Khosrow. [In Arabic].
31. Waqidi, M. (1405 AH). *al-Maghzai*. n.p.: Islamic Knowledge. [In Arabic].
32. Yaqubi, A. (n.d.). *History of Jacob*. Beirut: Dar Sader. [In Arabic].